

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تربیت کودک

نقش معلم

روش تربیت کودک

عوامل تربیت کودک

صفایی حائری، علی ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸

تربیت کودک: تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت کودک، عوامل تربیت کودک /
علی صفایی حائری (عین - صاد). قم: لیلۃ القدر، ۱۳۸۶.
۸۲ ص.

ISBN 978 - 964 - 7803 - 37 - 3

۱۰۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. کودکان - سرپرستی. ۲. والدین و کودک. ۳. آموزش و پرورش کودکان. ۴. تربیت

خانوادگی (اسلام). الف. عنوان.

۶۴۹ / ۱

۴ ت ۷ ص / HQ۷۶۹

۱۰۷۹۴۶۵

کتابخانه ملی ایران

فهرست

نقش معلم.....	۷
روش تربیت کودک.....	۲۷
مقدمه.....	۲۹
روش تربیتی کودک.....	۳۶
عوامل تربیتی کودک.....	۵۱
عوامل تربیتی کودک.....	۵۳
تقلید.....	۵۴
رقابت.....	۵۷
ترس و مجازات.....	۵۸
قهر.....	۶۵
تهدید و وعده و وعید.....	۶۷
محبت و احسان.....	۶۸
تشویق و توجه و پاداش.....	۶۹



انتشارات لیلۃ القدر

تربیت کودک

علی صفایی حائری (عین - صاد)

انتشارات لیلۃ القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۷۷۱۲۳۲۸ - ۲۵۱

تنظیم: مؤسسه تحقیقاتی لیلۃ القدر

چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۸

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۳۷-۳-۷۸۰۳-۹۶۴-۹۷۸

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۲۵۱

(کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است)

نقش معلم

برادر و خواهر معلم! در حالی که فرصت‌ها چون ابر می‌گریزند و زمان همچون کودکان پابرهنه در کوچه‌های شهر می‌دود و ما در کار تماشای «خسران» خویش، در معامله‌ای که هر ثانیه، «هستی» را با «نیستی» مبادله می‌کنیم، آیا لحظه‌ای اندیشیده‌ای؟ و با طرح چند سؤال از خویش، ابرهای بارور در گذر زمان را به «باریدن» و سیراب کردن، واداشته‌ای تا در بارش زلال آن به «رویش» و «فلاح» بررسی؟ که... «که هستی»، «چه می‌کنی»، «برای که کار می‌کنی»، «چرا کار می‌کنی»، «در کجا هستی»، «به کجا می‌خواهی بروی»، «به کجا رسیده‌ای» و «به کجا رسانده‌ای»!!؟

بگذار، صمیمانه از تو بپرسم، این سؤال را که، راستی، «چرا معلم شده‌ای؟»

انگیزه و نیت تو برای انتخاب این کار چه بوده است؟ آیا معلمی را به عنوان یک «شغل» همانند سایر شغل‌ها، برای کسب درآمد گزیده‌ای؟ آیا

در طلب یک کار به اصطلاح بی‌دردسر و با چند ماه تعطیلی با مزد و موجب، بوده‌ای؟ اگر چنین است، در خویش، تجدید نظر کن و مسئولیت خدایی و انسانی‌ات را به خاطر آور، که تو همانند یک کارمند اداره نیستی. تو با «انسان‌هایی» سروکار داری که بسیاری از مسائل «زندگی» شان را از تو می‌آموزند، اعمال و حرکات تو را الگو قرار می‌دهند. بخش عظیمی از شخصیت‌شان را «حرف‌ها» و «رفتار» «تو» می‌سازد. اگر فاسد باشی، نسل‌هایی را فاسد کرده‌ای و اگر صالح باشی، نسل‌ها را اصلاح کرده‌ای. معمولاً سؤال می‌شود که در کلاس چگونه باید بود؟ در حالی که سؤال مهم‌تر این است که اساساً، چرا باید معلم بود؟

ما تا **نقش انسان در هستی** را درک نکرده باشیم، نقش معلم در کلاس را نخواهیم فهمید. تا **چرا بودن انسان پاسخ نگیرد**، چگونه بودن او جواب نخواهد گرفت.

آیا نقش تو، تعیین‌کننده شغلت بوده است؟ چگونه می‌توان از یک معلم، «صبر» و «تحمل» و «فداکاری» و «از خود گذشتگی» انتظار داشت، در حالی که نداند «چرا باید صبور و ایثارگر باشد»؟!

«وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا^(۱)»؛ و چگونه صبر می‌کنی به

آنچه احاطه نکرده‌ای به آن از راه دانش؟!

این است که برای تحمل بار سنگین معلمی، **زمینه‌هایی** لازم است. این

زمینه‌ها از **تفکر** شروع می‌شود، تفکر در **انسان** و در **جهان** و **نقش او در جهان**. این بینش و این تفکر، این جهان بینی، ما را به **عقیده‌هایی** می‌رساند و این عقیده‌هاست که می‌توان **نظام‌ها** و **احکام** را تحمل کند.

دین با تفکر شروع می‌شود. این تفکر، استعدادهای عظیم انسان را نمایان می‌کند. مشخص می‌کند انسان چقدر سرمایه دارد و در این دنیا چه **باید بکند و چطور حرکت کند**. هنگامی که مقدار استعدادها مشخص شد، معلوم می‌شود انسان چقدر راه در پیش دارد.

من در تفکر خودم **محکومیتم** را می‌یابم و **حاکم** را. این است که به او علاقمند می‌شوم، **عشق** او در وجود من شعله می‌کشد و در این حال که من فقر محض، عجز محض و جهل محض و گرفتاری محض خویش را در تفکر باز می‌شناسم به او که **غنی** است و همه چیز را از او دارم، بسته می‌شوم و به او **گرایش** پیدا می‌کنم و **عشق** او و **علاقه** او مرا به طرف هر کاری می‌تواند بکشاند.

وقتی که عشق‌های کوچکتر، معشوق‌های محدود تو را به کارهای بزرگی کشیدند و بیستون‌ها را به پا کردند، چطور می‌شود عشق او کارهای بزرگتری به وجود نیارد و بارهای سنگین‌تری را تحمل نکند؟

باز با تفکر در **استعدادهای خودم** مشخص می‌شود که کار من **رفاه** نیست، **خوردن و خوابیدن و خوش بودن** نیست، لذت نیست، من برای این که به لذت برسم به این همه استعداد نیاز نداشتم. من برای این که به رفاه

دست پیدا کنم این همه سرمایه احتیاج نداشتم و با **غرایز فردی و غرایز اجتماعی** می توانستم همه این ها را بدست بیاورم.

کار من حرکت است و رفتن است. وقتی کار من حرکت باشد، **دنیا** می شود **راه من**، و من در این راه نباید گردی به پا کنم و در این راه نباید سنگ راهی بشوم.

و باز با شناخت مقدار استعدادهای من، طول راه من مشخص می شود. استعدادهای ما ادامه ما را نشان می دهد. این جهان بینی و بینش، **نقش** انسان را نشان می دهد.

وقتی که جهان این همه گسترده است و دنیا راه است و انسان کارش حرکت است، ناچار نقشش در این هستی این می شود که از این قانون هایی که در هستی گذاشته شده بهره برداری کند و آن را با حرکت و آن هم حرکتی رشید، هماهنگ کند. وقتی که انسان دنیا را وسیع دید، دیگر در تنگنای یک مرحله نمی ماند. وقتی که خودش را عظیم دید، به کم قانع نمی شود، وقتی که دنیا را راه دید، سر راه نمی ماند.

معلمی که بر اساس شناخت هایش، عشق به کار یافت، تحرک هم خواهد یافت و بنابر این کار اول من و تو این می شود که خود را بسازیم، زیرا دیگر سازی ممکن نیست تا **خود سوزی** صورت نگرفته باشد. **خود سازی نمی شود**، مگر این که انسان، شهادت خود سوزی را بیابد و با دست

توانای خویش شعله ای برافروزد، کثافت ها و آلودگی های وجودیش را بسوزاند و **تولدی تازه** بیابد.

افسوس که ما، پیش از آن که از آلودگی ها پاک شده باشیم بر خویش عطر پاشیده ایم و خویشتن را جز آن که هستیم به دیگران معرفی کرده ایم. ما به جای آن که **رنگ خدا** را گرفته باشیم^(۱)، به خدا رنگ زده ایم. چگونه می خواهیم دیگران را بسازیم و از اسارت ها رها سازیم، در حالی که هنوز خویش را نساخته ایم؟ ما که خود اسیریم، چگونه سخن از آزاد کردن دیگران می گوئیم؟!

نمی توان بار رسالت الله را بر دوش داشت تا زمانی که بنده غیر اوئیم. پس باید از حاکمیت غیر او آزاد شد. این است که معلم قبل از هر چیز باید **حُرّ** شود و به آزادی برسد؛ آزادی از خویش، آزادی از غیر و حتی آزادی از آزادی. و در این مرحله است که به **عبودیت** می رسد. (حریت -- عبودیت -- رسالت)

پس باید ابتدا مراحل خود سازی را طی کنیم:

- خودشناسی (توجه به خود)

- خود سوزی (پاکسازی - تزکیه)

- کشف نقاط ضعف و تسلط بر آنها

- کشف استعدادها و نقاط قوت و تقویت آنها

۱ - «صبغة الله و من احسن من الله صبغة». بقره، ۱۳۸.

- انقلاب درونی (انفجار درونی)

بله، ممکن است که یک معلم در کلاس سخنان خیلی خوب و جالبی بگوید، ولی مسأله این است که پیش از حرف‌ها، این رفتار و عمل ماست که روی دیگران تاثیر می‌گذارد. معلم باید اعمال خود را کنترل کند و توجه داشته باشد که طرز راه رفتن او، خندیدن، لباس پوشیدن، نوع آرایش و شکل تفریحات و حتی طرز نگاه کردن او، در شاگرد تاثیر می‌گذارد.

این کافی نیست که حرف‌های خوب بزنیم. وقتی تو، داری از یک زندگی ساده و بی‌تجملات و رفت و آمدهای مؤمنانه بی‌تشریفات سخن می‌گویی، شاگرد کنجکاو است که بداند خانه تو چگونه است؟ فرش‌هایت، لوازم، حتی عکس‌هایی که به دیوار خانه‌ات آویخته‌ای، نشان دهنده شخصیت واقعی توست؛ چون شخصیت انسان را می‌توان از روی انتخابش درک کرد.

و چه کسی می‌تواند کلیه اعمالش را کنترل کند؟ آن کسی که مؤمن باشد، زیرا وقتی انسان، همه هستی را هماهنگ و یگانه و همراه و همساز می‌بیند، وقتی که می‌بیند، هیچ حرکتی، بی‌حساب در هستی صورت نمی‌گیرد، او هم که جزو این مجموعه است و روی به سوی واحد احد دارد، نمی‌تواند بی‌حساب حرکت کند.

انسان مؤمن برای هر حرکتش حساب باز می‌کند. در هستی منظم هدفدار، بی‌هدف گام بر نمی‌دارد. هر کاری که می‌کند با توجه به مبدأ

واحد است. و شاید گام اول توحید، این باشد که انسان به توحید با خویش برسد، ظاهر و باطنش را یکی کند. واقعیت موجود خویش را با حقیقت متعالی انسان، یگانه کند. حرف‌های زیبا تأثیری ندارد وقتی ما، حتی با خویش، یگانه نیستیم و خویشتن را از یاد برده‌ایم. من از خویش بیگانه‌ایم و در وطن غریبیم؛ «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟»^(۱)؛ آیا امر می‌کنید مردم را به خوبی، ولی خودتان را فراموش می‌کنید؟

معلم موحد را لازم نیست که بخشنامه‌ها و مدیر مدرسه و... کنترل کنند، بلکه او یک سره، خدا را ناظر بر خویش می‌داند؛ «ان الله بما تعملون بصیر»^(۲)؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست؛ «ان ربك لبالمرصاد»^(۳)، به درستی که خداوند تو را می‌پاید.

و بنابر این، برای کنترل اعمالش، به نیروی خارجی نیاز نیست، زیرا به تقوی رسیده است و خود نگهدار است.

ساختن جامعه توحیدی، ممکن نیست مگر این که افراد آن جامعه، موحد باشند و به توحید رسیده باشند. و توحید واقعی زمانی است که کارهای ما محرکی جز الله، نداشته باشد.

باید از خویش پرسید، به راستی محرک ما، برای تمام کارهایمان، خداست؟ عامل‌های شرک، مشوق کارهای ما نبوده‌اند و نیستند؟

۱- بقره، ۴۴.

۲- بقره، ۱۱۰.

۳- فجر، ۱۴.

و عوامل شرک عبارتند از:

- هوس های خودمان (نفس)

- حرف ها و هوس های مردم (خلق)

- جلوه های دنیا (دنیا)

- وسوسه های دشمن و طاغوت ها و شیطان (شیطان)

بنابر این، مدرسه، معبد است و معلم **عابد** و کارش، **عبادت**...، اگر محرکش خدا باشد و قصدش پیش بردن انسان ها، به سوی الله و اگر نیتش نزدیک تر کردن خویش و دیگران باشد، در هر مرحله به طرف خالق هستی (قربة الی الله).

معلم باید بیش از هر کس، **صداقت** داشته باشد؛ چون **الگو** است، چون اسوه است. و **صدق**، چیزی نیست جز **هماهنگی میان حرف و عمل و نیت**.

معلم خوب، چون خدا را دوست دارد، خلق خدا را نیز دوست دارد و فرزندان خلق را عاشق است. او فقط یک آشنا نیست، که دوست است و می گویند:

دوست تو، کسی است که تو را برای خودت می خواهد.

و دشمن تو، کسی است که تو را برای خودش می خواهد.

و انسان عاشق خدا، خودش و دیگران و همه هستی را برای خدا می خواهد و در این مرحله است که انسان به **اخلاص** می رسد.

باید دید چقدر در کارهایمان خلوص داریم، که رسول خدا (ص) فرمود:

«النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ الْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ

الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ فِي حَظَرٍ عَظِيمٍ»^(۱).

و از امام صادق (ع) راجع به عمل خالص پرسیدند گفت: «وَ الْعَمَلُ

الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^(۲)؛ و عمل خالص،

عملی است که نخواهی به خاطر آن عمل هیچ کس جز خدا، تو را بستاید و از تو تعریف کند.

معلم، باید ابتدا **هدفش** را بشناسد بداند که شاگردانش را تا کجا

می خواهد برساند؟ راه رسیدن به این هدف کدام است؟ ابزار و لوازم عبور

چیست و موانع حرکت چه می باشد؟ و از همه مهم تر، متعلم باید

ضرورت حرکت را حس کند، باید عشق به حرکت را در او آفرید.

ساخت ما ساختی است برای رفتن، این است که ماندن مشکل است،

نه رفتن. وقتی شاگرد ضرورت حرکت را حس کرد، می توان برایش

مشخص کرد که: به سمت چی می خواهی بروی، قله های کجاست و

سپس موانع حرکت (بیرونی - درونی) را بررسی کرد. البته، فقط توجه به

قله می تواند موانع را بردارد، باید از درگیری ها به قدرت رسید. و مذهب

هم جهت حرکت را نشان می دهد و هم آداب حرکت را نشان می دهد و هم عشق

به حرکت را ایجاد می کند و هم پای دویدن را عطا می کند.

۱ - شرح الرضی علی الکافیة، استرآبادی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲ - کافی، ج ۲، ص ۱۶، باب الاخلاص، ح ۴.

- ما مسئولیم؛ چون داریم. مسئولیت بر اساس توانایی است نه آگاهی؛ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^(۱)

- و نوع مسئولیت ما، وابسته به اهمیت کارها و ضرورت نیازها و استعداد و توان ماست.

- در این قرن و وحشی، شدیدترین نیازها، نیاز جهت دادن و شکل دادن و کشف کردن استعدادهاست. نیاز رهبری کردن و تربیت نمودن و بارور ساختن است.

- تربیتی که مسخ انسان نباشد و نفی او نباشد، داغ کردن، شاخ و برگ دادن و به آغوش کشیدن نباشد، بلکه روشنی دادن باشد و ریشه دادن و زمینه فراهم آوردن.

- آن مربی و رهبری که فقط یک راه پیش پای افرادش می‌گذارد، هر چند این راه، راه خوبی‌ها باشد، به آنها ستم کرده است، که باید دو راه را نشان داد و باید زمینه انتخاب را فراهم نمود؛ «و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»^(۲).

- آنگاه با آنهایی که راه را انتخاب کرده‌اند در برابر آنها که سنگ راه شده‌اند، ایستاد.

برای شروع به هر کار، به طرح ریزی نیاز است تا از خرابکاری و کند کاری و دوباره کاری سالم بمانیم. طرح بر اساس هدف شروع می‌شود و با

تحلیل هدف، نیازها و مراحل مشخص می‌شوند و مسائل در هر مرحله، روشن می‌شود و وظایف در برابر هر مسأله به دست می‌آید.

گفته شد که انسان مؤمن، از اسارت غیر او رها می‌شود و از آزادی هم آزاد می‌شود و عبد و بنده او می‌گردد و به عبودیت می‌رسد. عبودیت بنیاد رسالت محمدی تاریخ است؛ «اشهد أن محمداً عبده و رسوله».

عبودیت چیزی جز عبادت است. عبادتی که مهمترین کار در لحظه نباشد، عبودیت نیست و عبودیت؛ یعنی این که، محرکها و حرکتهای تو کنترل شده باشند و محرکی جز الله نباشد.

و از این گذشته، با این که محرک، الله است، در حرکتهایی که به خاطر اوست، حرکتهای، بدون سنجش و از دم دست نباشد، که او حرکتی را می‌خواهد که مهم‌ترین است و ضروری‌ترین.

عبودیت؛ یعنی این نظارت بر محرکها و حرکتهای

اکنون که مشخص شد، معلم ابتدا باید دارای هدف مشخصی باشد، باید دید چه نوع هدفی، محرک او برای شغل معلمی بوده است؟

هدفها:

الف - هدفهای شخصی

- وصول به مادیات و کسب درآمد

۱- بقره، ۲۸۶.

۲- بلد، ۱۰.

- کسب شهرت

- اقناع حس کنجکاوی

- زدودن شک و تردید خود

- بالا بردن سطح اطلاعات و تخصص

ب - هدف‌های اجتماعی

ج - هدف‌های علمی

د - هدف‌های معنوی

برای یک معلم مؤمن، هدف معنوی، اساس و ریشه است و البته طبیعی است که به همراه آن و به دنبال آن، هدف‌های مفید دیگر هم تا حدودی تأمین خواهد شد.

مشخصات هدف‌ها:

- هدف‌ها باید روشن باشد.

- قابل وصول باشد.

- قابل ادامه و تعقیب باشد.

- دارای جنبه انسانی - الهی باشد.

- وصول به آن متضمن فایده‌ای باشد، گریهی را باز کند، مشکلی را حل

کند.

- هدف‌ها باید با هم متباین، متضاد و متخالف نباشند.

بسیارند کسانی که دریای معلومات‌اند، اما به دلیل آن که روش‌های معلمی را نیاموخته‌اند، دانش آموزش‌شان در کلاس یا چرت می‌زند یا کتاب داستان می‌خواند و یا اگر هم توجه کند چیزی نمی‌فهمد.

روشن است که با فراگیری روش‌هایی که تا به حال موفق شناخته شده‌اند، موفقیت یک معلم، تضمین نخواهد شد. صرف داشتن اطلاع از فنون رانندگی، نمی‌تواند موجب رانندگی شود.

در مورد مدت تعلیم به گونه‌ای ثمر بخش و مطلوب، سه جنبه مطرح است:

جنبه فطری و ذاتی

کثرت ممارست

و ذوق و علاقه

و بنابر این به جز مسأله قدرت فطری و ذاتی معلمی، بایستی به تخصص، دقت، وجدان کار، ابتکار، علاقه‌مندی، تلاش، قدرت تحمل، ایمان و نیروی توکل نیز توجه نمود.

پس ابتدا برخی دیگر از خصوصیات یک معلم خوب را برمی‌شماریم و سپس به پاره‌ای از روش‌ها، اشاره خواهد رفت.

- تواضع علمی و اخلاقی: هر چه میزان علم و ایمان یک فرد بیشتر

باشد، میزان فروتنی او بیشتر باید باشد. کبر، صفت شیطان است و اولین

معصیتی که در هستی صورت گرفت... و معلمی که می‌خواهد انسان‌ها را آموزش دهد خود نباید تکبر داشته باشد.

- شهامت: از این که از امری انتقاد کند نمی‌ترسد و از این که از او انتقاد کنند هم نمی‌ترسد.

- معلم مؤمن، متزلزل، بی‌حال و کسل نیست.

- معلم مؤمن، دارای صبر و حوصله است، از کار و تلاش زود خسته نمی‌شود. از زیر بار انجام وظایف، شانه خالی نمی‌کند.

- معلم مؤمن، اعمال غرض نمی‌کند، حب و بغض شخصی او را از میسر حق منحرف نمی‌سازد. برخورد او با شاگرد از نوع عقده خالی کردن و انتقام گرفتن نیست. صرفاً به بیدار کردن دانش‌آموز می‌اندیشد، آن هم با توجه به توانایی و ظرفیت جسمی و روحی وی.

- در جنبه علمی و معلومات عمومی مورد نیاز دانش‌آموزان، در چارچوب

زمان خود محدود نیست، بلکه می‌کوشد از گذشته نیز با خبر باشد و از حقایق تاریخی سر در آورد. از سوی دیگر او می‌کوشد تا از آخرین اطلاعات در زمینه و مسأله مورد نظر با خبر باشد، بدین سان، او هرگز از مطالعه و خواندن، فارغ نیست.

- مسائل را سرسری نمی‌بیند، به عبارت دیگر از کنارش نمی‌گذرد، بلکه می‌کوشد آن را عمیق ببیند.

- آزاد فکر و آزاد اندیش است. از قیود پیش ساخته، پیش دآوری‌ها،

او هام و خرافات برکنار است.

- شخصیت زده و شخصیت پرست نیست، در برابر کسی خود باختگی ندارد. عنوان‌های پرطمطراق او را از خود بی‌خود نمی‌کند، گول عناوین ظاهری را نمی‌خورد، زیرا شخصیت‌ها هر قدر بزرگ باشند، احتمال اشتباه درباره‌شان از بین نمی‌رود و در آن صورت اشتباه او هم به اندازه او بزرگ خواهد بود.

- ملاک تحقیق، حقیقت است نه شخصیت. حق را به شخص نباید

سنجید، بلکه شخص را به حق باید سنجید.

- به خاطر خودخواهی‌ها و نظارت شخصی، حق را پایمال نمی‌کند.

اما روش‌ها، بستگی به توانایی‌های خود معلم، سن و ظرفیت جسمی و روحی دانش‌آموزان، شرایط و مقتضیات زمان و مکان و... دارد، ولی به طور کلی می‌توان مسائلی از این قبیل را مطرح کرد:

- بهترین شیوه آموزش، طرح سؤال در ذهن دانش‌آموز است. باید

شاگرد را از پل شک، عبور داد و به یقین رسانید. معلم بایستی فرصتی به شاگرد بدهد تا فکر کند و سپس به او کمک کند تا اندک اندک با اشاره‌های معلم به جواب برسد.

- کنجکاوی دانش‌آموز را باید برانگیخت، نه این که سرکوب کرد.

- قدرت انتقاد از محصل گرفته نشود، آنگونه که تصور کند دانش‌آموز

مطلوب در نظر معلم کسی است که هرگز اعتراضی نکند و سخنی بر علیه او نگوید. باید به شاگرد جرأت و فرصت و امکان داد تا داوری خود را نسبت به مسائل بیان کند، نه این که قضایای اجتماعی را مطابق سلیقه معلم تحلیل کند.

- معلم به محصل، صمیمانه تفهیم کند که غرض، کشف حقیقت است اگر چه بر له یا علیه خود معلم یا شاگرد باشد. اظهار نظر دانش‌آموز را جدی بگیرد و اهمیت بدهد، گرچه غلط باشد تا او احساس کند که هم قدرت نظر دادن دارد و هم حق آن را. شاگرد نباید احساس کند که معلم نسبت به حرف‌ها، حرکات و خواسته‌ها و زندگی او، بی تفاوت است.

- معلم از متعلم بخواهد که از او طلب استدلال کند و برهان بخواهد، امام باقر^(ع) به شاگردانش می‌فرمود: هرگاه سخنی به شما گفتم از من پرسید در کجای قرآن است و از کجا استخراج شده است.

- مطالب معلم، بافته و زاینده تخیل، قیاس و تعمیم او نباشد.

- شخصیت‌ها و قهرمان‌های مورد استناد در سخنان را آن چنان که دوست

دارد و خود می‌پسندد، معرفی نکند، آنچنان که هستند، معرفی کند.

- مطالب، بر اساس نظم فکری طرح شوند. نحوه شروع و نتیجه‌گیری

برای خود معلم مشخص باشد.

- در بیان مطالب بر نقل قول و مسموعات تکیه نکند:

همه دانشمندان عقیده دارند که...

مورخان همه نوشته‌اند که...

کلیه جامعه شناسان می‌گویند که...

این امر مورد قبول همه روانشناسان است که...

- در بیان مطالب غلو یا به اصطلاح معمول، چاخان نکند.

- معلم خوب، تنها زشتی‌ها را نمی‌بیند، بلکه خوبی‌ها و زیبایی‌ها را هم

در نظر دارد. این کار مگسان است که تنها روی جراحات، دمل‌ها و

آلودگی‌ها می‌نشیند.

- افکار و نظرات شخصی را به جای کسی قالب نمی‌زند.

- در کار نمره دادن، عواطف را دخالت نمی‌دهد، مهر و کین، خشم و

انتقام، او را از مسیر منحرف نمی‌سازد.

- ایمان و اعتقاد به مبدأ پاکی‌ها، حساب‌رسی‌ها، پاداش‌ها و کیفرها،

اساسی‌ترین امر در عدالت و عمل معلم است.

- و بالاخره کاش همه معلم‌های ما، به آن درجه از صمیمیت و ایمان و

صداقت می‌رسیدند که شاگرد را حقیقتاً همچون فرزند خود، همراه خود

و همگام خود حس می‌کردند. درسشان زمزمه محبت بود و فریادشان

خطاب به شاگرد این که:

ای همگام

دست‌هایت را

با قلم می‌فشارم

تا تپش ایمان را

احساس کنی

چشم‌هایت را،

با دیدگانم

پیوند می‌زنم

تا پلی از اعتماد بسازم

به هستی سوگند

که هستیم را

در راه هستی دادن

نثار خواهیم کرد

هستیم را

در راه هستی دادن

نثار خواهیم کرد

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱)

روش تربیت کودک

مقدمه

فرصتی پیش آمده و باید فرصت‌ها را به غنیمت گرفت، چون ما که شهامت ایجاد فرصت‌ها را نداریم، لاقلاً باید از فرصت‌های پیش آمده استفاده کنیم پیش از آن که همچون ابرها بگذرند و سوز آب را بر دل تشنه برکه‌ها بگذارند.

ما از هنگامی که بیدار شدیم و دیدیم میراث ما به غارت رفته و نسل ما به اسارت گرفته شده است، ناچار کوشش‌هایی را شروع نمودیم و کارهایی آغاز نمودیم؛ مدارسی، نشریه‌هایی و انجمن‌هایی راه انداختیم. داستان‌هایی نوشتیم و برای کودکان قهرمان‌های فراموش شده را زنده کردیم و حرف‌های تحریف شده را به حق بازگو نمودیم.

ما در این راه از هرگونه برنامه عملی و علمی و هنری استفاده کردیم و نکات روانی را در نظر گرفتیم و در این راه حتی از دشمن درس‌ها

آموختیم.

در این فرصت کم به انگیزه کارهای انجام شده و به هدف این کارها و به نقد و بررسی آنها نمی‌توان پرداخت؛ چون این بررسی و علت جویی به نهاد افراد فعال باز می‌گردد و در این حد کار مشکل می‌شود و باید هر کس به نقد خود برخیزد که گفته‌اند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ»^(۱)، نه حاسبوا اعمالکم.

اکنون همین قدر می‌گویم که ما به پیروی از این حقیقت که: «لا ینتشر الهدی الاّ مما انتشر الضلال»^(۲)، مدارس را پایه‌گذاری کردیم، اما این مدارس با مدارس دیگر، همه از یک برنامه فرهنگی برخوردار بودند و همان کتاب‌ها در هر دو جا خوانده می‌شد و همان حرف‌ها که با توجه جمع آوری شده بود به خورد بچه‌ها می‌رفت.

فقط جدایی این مدارس به وسیله استادها و معلمین و دبیرانش صورت می‌گرفت. این‌ها بودند که در بعضی از فرصت‌ها حرف‌هایی می‌زدند و آگاهی‌هایی سبز می‌کردند تا این که سانسور شدید و برنامه‌های وسیع امنیتی جلوی این گونه فعالیت‌ها را هم گرفت و آخر سر تمام

۱- مصباح الشریعة، ص ۸۶

۲- این حقیقتی است که سید عبد الحسین شرف الدین به آن زبان گشود و بر پایه آن در لبنان مدارس ساخت؛ چون معتقد بود فرزندان ما را از همین جاگمراه کرده‌اند پس ما باید از همین جا آنان را هدایت کنیم. در حالی که گمراهی از جای دیگری بود. گسترش مرض پیش از این که به میکرب وابسته باشد به مزاج ضعیف و مستعد مریض وابستگی دارد. هنگامی که کودک واکسینه نشد در جامعه‌های باز و برخوردار از تضاد ناچار مریض می‌شود هر چند در دامان سید عبد الحسین هم تربیت شود.

مدارس را یک رنگ و یک جور کرد و این راه، نه، بهتر بگویم این کوره راه را هم بست.

اما انجمن‌ها، بیشتر استعداد سخنرانی بچه‌ها را شکوفا می‌کرد و با برنامه‌های متنوع و وسائل و امکاناتش آنها را جمع می‌کرد. اما چه بگویم که آیا آنان را بارور و شکوفا هم می‌نمود و یا نفرت و انزجار را در نهادشان می‌ریخت و یا آخر سر مشغولشان می‌کرد و آنان را به بازی می‌گرفت و افرادی دائرة المعارفی بار می‌آورد؟

برای بررسی این مسائل به تحقیق‌های وسیع‌تر و آمارهای دقیق‌تری نیاز هست.

اما داستان‌های موجود هم با تمام امیدی که به آن می‌توان بست، سخت سطحی هستند. از جهت هنری عقب افتاده و شعاری جلوه می‌کنند. حرف‌های بزرگ در آنها باد می‌کند و بر فکر خواننده فشار می‌آورد.

هنر تمام زیبایی‌ها در این است که از ناخودآگاه ما وارد می‌شود و از در مخفی داخل می‌گردد و ما را به آگاهی، به فکر، به حرکت، به شناخت و عقیده و کوشش می‌رساند.

اما این داستان‌ها با آن نتیجه‌گیری‌ها و آن ارجاع به نهج البلاغه و کتاب‌های تحقیقی دادن‌ها^(۱) بیشتر به یک مونتاژ شبیه می‌شوند، آن هم

۱- سوگند مقدس نمونه زنده آن است.

مونتازی ناشیانه.

این داستان‌ها، نه مقاله هستند و نه داستان و هم مقاله و هم داستان. خواننده خیلی ساده می‌فهمد که این نویسنده چه می‌خواهد و از چه راهی شروع کرده تا خواسته‌اش را به او برساند.

اصولاً این داستان‌ها حرف‌هایش استاندارد شده و بسته بندی شده‌اند و می‌خواهد به زور خودش را جا بزند.

نویسنده، حالات و تحریکات را با شعار به خواننده می‌دهد و بیشتر خودش به جای خواننده می‌بیند و تصمیم می‌گیرد و به هیجان می‌رسد و شعار می‌دهد.

یک نویسنده هنرمند باید آنقدر زرنگ و آگاه باشد که فقط با تصویرها و تقارن حادثه‌ها، خواننده را روشن کند، نه این که او را داغ کند، بلکه او را روشن کند و شعله‌ور نماید. خواننده داغ زود سرد می‌شود، اما اگر روشن شد روشن‌گر خواهد بود و این روشن‌گری نباید با استدلال همراه باشد^(۱) که جنبه علمی و فکری داستان سنگین شود، بلکه باید تصویرها جوری طرح شوند و سؤال‌های حساب شده جوری در جای خود بنشینند که

۱- برای حرکت دادن فکر که سنگ اول رشد انسان است و اولین خط تربیت اوست دو راه وجود دارد:

یکی استدلال و دیگری طرح سؤال‌های حساب شده.

استدلال‌ها بر ذهن سنگینی می‌کنند. باید کاری کرد که طرف خود استدلال‌ها را بیابد و هضم کند. هر کس چشم دارد می‌تواند ببیند و آن کسی که ندارد در امان خداست. و آن کسی که چشم دارد باید با سؤال‌های حساب شده پرده‌هایش را کنار زد تا حقیقت را بیابد و زیبایی‌ها را ببیند.

خواننده خود به استدلال‌ها برسد و بیابد و بشناسد و معتقد شود و حرکت کند.

در حالی که نویسنده باید بی‌طرف و حتی خونسرد و حتی مخالف جلوه کند تا خواننده به حمایت این طرف برخیزد و ناخود آگاه بیفتد و جریان بگیرد.

داستان‌های موجود چند عیب دارند:

۱- سطحی بودن

۲- علمی بودن

۳- شعاری بودن.

۱- سطحی هستند چون مثلاً کار یک انقلابی را شرح می‌دهند که چگونه از همه چیز می‌گذرد و چگونه می‌اندیشد، اما زمینه‌ای که این انقلابی را ساخته و پروریده و به او این همه برش و شناخت و شور داده بررسی نمی‌شود.

سامرست موآم در «لبه تیغ» حدود ۳۰۰ صفحه راجع به حوادث و روی دادهایی بحث می‌کند که قهرمان داستانش را به فکر فرو برده و به خود واداشته و به کتابخانه‌ها و کتاب‌های فلسفی مشغول کرده و آخر سر به هندوستان روانه ساخته و با دستیابی به مذاهب هندی و عرفان شرق، نه فقط دردها و رنج‌ها و حادثه‌های پیشین را هضم کرده که به قدرت‌های

بزرگی رسیده و با نیروی اراده خویش نمایش‌هایی می‌دهد.

او فقط چند صفحه راجع به فلسفه بودایی و عرفان هندی می‌پردازد و آن هم هنگامی که بهترین زمینه‌ها فراهم شده و حرف‌ها جایگاه حقیقی‌اش را یافته است.

۲- این داستان‌ها علمی هستند، روی فکر و حافظه و خودآگاه انسان کار می‌کنند. این‌ها زیبایی هنری را ندارند. هنر با ناخود آگاه، با تخیل انسان کار دارد، این است که یک نفر بدون این که بفهمد تحت تأثیر یک داستان خوب قرار می‌گیرد، در حالی که داستان‌های علمی خواننده را به سنگر می‌کشانند و خواننده نمی‌گذارد که مطالب در ذهنش بنشیند و بیشتر به آن ور می‌رود و بیشتر ذهنش مغشوش می‌شود.

هنگامی که هدف نویسنده رو می‌افتد و فکر، مخاطب می‌شود، خواننده دیگر به هیجان و حرکتی دست نخواهد یافت و به داستانی می‌ماند که دو مرتبه خوانده شده باشد.

۳- این‌ها شعاری هستند. خواننده از جریان برکنار است، فقط نتیجه‌ها و برداشت‌های نویسنده را می‌شنود و می‌خواند و در حالی که هنوز آمادگی ندارد دعوت می‌شود تا مثل قهرمان داستان عمل کند و همانند او به کار مشغول شود.

این داستان‌ها در اوج جریان، خواننده سطحی را داغ می‌کنند و او را نهیب می‌زنند ولی این حرارت، دوام نمی‌آورد؛ زیرا شعله‌ها هستند که حرارت و روشنایی را می‌آورند. روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای.

ما به خاطر دستیابی برگنجینه نسل معاصر، کارهایی را شروع کردیم، مدارس، انجمن‌هایی و نشریه‌هایی به راه انداختیم و به سوی برنامه‌های وسیع در زمینه‌های علمی و هنری و عملی رو آوردیم، با این وصف هیچ وقت قانع نشدیم و نمی‌توانستیم به کارهای انجام شده قناعت کنیم و بایستیم.

ما در آن موقعیت، بیشتر نیازمند نقدها و بررسی‌ها و مشورت‌ها و داد و ستدهای فکری بودیم، چون با این دو چراغ نقد و مشورت و با پای همکاری و تعاون، زودتر و بهتر می‌رسیدیم.

انتقادهای، نقطه‌های ضعف را نشان می‌دادند و مشورت‌ها طرح اصلاحی را آشکار می‌کردند و همراهی‌ها ما را به مقصد می‌رساندند.

ما در سایه این چراغ‌ها و همراه این پای نیرومند، می‌توانیم هنگامی که راه‌هایی را می‌بندند به راه‌های تازه‌تری دست بیابیم و از مرثیه خوانی در پشت درهای بسته خودداری نماییم.

آنان که مرد راهنم هنگامی که راهی را بسته دیدند، آه و ناله سر نمی‌دهند و افسوس نمی‌خورند که راه‌های دیگری در نظر دارند و پای

نیرومندشان همراه است و همین است که می‌رسند.

اصولاً آنان راهی را انتخاب می‌کنند که هیچ کس نتواند آن را ببندد^(۱) و هیچ سانسوری نتواند آن را بیابد.

روش تربیتی کودک

- ۱- تربیت کودک؛ یعنی شکوفا کردن استعدادها و برآوردن نیازهای او.
- ۲- نیازهای کودک فقط خوراک و پوشاک و محبت و... نیست و استعدادهای او خواندن و نوشتن و انباشتن حافظه نیست.^(۲) او استعداد نتیجه‌گیری - فکر - و اندازه‌گیری و سنجش - عقل - و انتخاب و اراده و وجدان هم دارد و لذا نیاز به امنیت و یقین و استقلال و

۱ - مدارس و نشریه‌ها و انجمن‌ها را می‌توان تعطیل کرد، اما سازندگی استعدادها و شعله‌ور ساختن چراغ‌ها، این را نمی‌توان به هم زد. مجاهدین از سال ۱۳۲۰ تا به امروز با این که هیچ راهی برایشان نبود و در زیر زمین بودند توانستند تا این حدگسترش بیابند که به گفته مقام مسؤول ۴۰۰۰۰ زندانی سیاسی و یا تروریست دارند. بگذر از آن‌ها که رفتند و بگذر از آن‌ها که هستند و بگذر از آن‌ها که می‌آیند. (لازم به ذکر است که این اثر قبل از انقلاب اسلامی نگارش یافته است.) این‌ها فقط با استعدادهای زاینده کار می‌کردند و این استعدادها را شعله‌ور می‌ساختند، نه این که فقط داغ کنند.

۲ - انسان از غرایز فردی و غرایز اجتماعی و غرایز عالی مانند فکر و عقل و اراده و وجدان و فرقان بهره‌مند است و نیازهای بی‌شماری دارد. شاید هر نیاز، نمودار یک استعداد انسان باشد. محبت، دشمنی، استقلال، یقین، امنیت، معاشرت، اعتراف و نجوی، خودستایی، تشویق، مقبولیت، ستاییدن و ستوده شدن و... نمودار استعدادهایی هستند.

اعتراف هم دارد.

کودک هم مغز دارد و هم قلب، از این رو، هم روشنفکری می‌خواهد و هم روشندلی.

۳ - مربی باید تمامی استعدادهای کودک را شکوفا کند و بارور کند.

۴ - استعدادها با دو عامل **احتیاج و هدف** بارور می‌شوند و شکوفا می‌گردند.

کودک وقتی که احتیاج دارد، فریاد می‌زند و انسان هنگامی که نیاز دارد، از غار خویش بیرون می‌آید.

کودک برای رسیدن به یک توپ، به یک عروسک، به یک هدف حرکت می‌کند. بل می‌رود و بر سر پا می‌ایستد و راه می‌افتد و می‌کوشد و در این کوشش‌ها از استعدادهای خود کمک می‌گیرد.

احتیاج‌ها و سختی‌ها هستند که انسان را عمیق می‌کنند و به نبوغ می‌رسانند.

هدف‌ها و خواسته‌ها هستند که انسان‌ها را پیش می‌رانند و استعدادهایش را بیرون می‌ریزند.

مربی باید کودک را در زمینه‌هایی بگذارد که احتیاج‌ها را حس کند و بارور شود.

و باید چشم کودک را باز کند و هدف‌ها را نشانش بدهد تا کودک ببیند و راه بیفتد.

۵- کسی که می‌خواهد کودک را به هدفی، به مکتبی، به عقیده‌ای پای بند سازد، نباید این‌ها را به او تزریق کند و تحمیل کند و با جایزه‌ها و کف زدن‌ها او را حرکت بدهد و با شعارها او را داغ کند.

نباید کودک را سنتی بار بیاورد؛ چون این سنت‌ها در دوران بلوغ گرفتار ضد سنت‌ها می‌شوند و کنار می‌روند.

ما می‌بینیم آنها که در خانواده مذهبی و در دامان روحانی تربیت شده‌اند مادامی که در محیط سنتی بوده‌اند با همان سنت‌ها مانوس بوده‌اند و فعال و جدی و اگر از این محیط بیرون نمی‌رفتند شاید تا آخر عمر هم معتقد و جدی بار می‌آمدند، اما این‌ها هنگامی که به محیط‌های باز و آزاد می‌رسند و با ضد سنت‌ها روبه‌رو می‌شوند، ناچار از گذشته خود می‌پزند و به نفرت و انزجار پیوند می‌زنند.

همچنین در روستا تا هنگامی که در همان محیط است یک روستایی می‌ماند، با تعلیمات دینی ملاً آشناست و سخت پای بند و متعصب و سنتی، اما همین که به شهر می‌آید و گرفتار تضاد می‌شود، از هر قرتی و جنتلمن و غرب زده‌ای، قرتی‌تر و جنتلمن‌تر و غرب زده‌تر خواهد بود.

این نمایش به ما نشان می‌دهد که در جامعه‌های آزاد و برخوردار از تضاد نمی‌توان افراد را سنتی بار آورد، گرچه در جامعه‌های بسته مثل جامعه‌های دو‌یست سال پیش و یا جامعه‌های سانسوری همانند جوامع کمونیستی، بتوان افراد را با سنت‌ها بار آورد و پیش برد.

ما اگر می‌بینیم که در جوامع کمونیستی این همه نویسنده و هنرمند برای کودکان می‌نویسند و کار می‌کنند نباید تعجب کنیم؛ چون باید کودک از امروز تمام مکتب کمونیست، تمام هدف کمونیستی را در خود بگیرد و مانند کامپیوتر پر شود از و از روح همکاری و تعاون و از عقیده اشتراک و کمون انباشته گردد.

اما ما نمی‌توانیم از چنین روشی تقلید کنیم و تمام مکتب را، تمام مذهب را به صورت سنت به بچه‌ها تحویل بدهیم؛ چون این سنت‌ها نمی‌توانند جلو ضد سنت‌ها را بگیرند و آن چه می‌تواند جلوگیری آن‌ها باشد، دیگر به آن رو نمی‌کنند؛ چون می‌گویند، ما تمام مذهب را می‌دانیم. و همین است که آخوند زاده‌های سنتی زود رنگ عوض می‌کنند؛ چون آنچه را که یافته‌اند جلوگیری اشکال‌ها و انتقادات و دیدهای تیز دوره‌های بالا نیست و آنچه که جلوگیری است آنها سراغش را نمی‌گیرند و حتی زیر بارش می‌روند؛ چون خود را بی‌نیاز و آگاه و عارف می‌دانند.

و همین است که فرزندان آنهایی که مذهبی نبوده‌اند هنگامی که به مذهب می‌رسند با شور و شوق عجیبی پیش می‌تازند و تا سر حد جان می‌ایستند و چه‌ها که نمی‌کنند و از چه‌ها که نمی‌گذرند.

قضاوت این دو دسته در این است که یکی مذهب را به صورت سنت گرفته و سپس اسیر ضد سنت‌ها شده است و دیگری لامذهبی را به صورت سنتی فرا گرفته و سپس در مذهب، حرف‌های نو و تازه و دیدهای

وسیع‌تر و برداشت‌های گسترده‌تری را به دست آورده است.

و همانطور که گذشت اگر این هر دو در محیط سنتی خود باقی می‌ماندند هیچ‌گاه دچار بحران انتقال نمی‌شدند و به همان که داشتند خوش بودند و هر آنچه داشتند برایشان کافی بود.

۶- مذهب سنتی را دو چیز تهدید می‌کند:

یکی ضد سنت‌ها که در جامعه‌های باز و برخوردار از تضاد جای گرفته‌اند.

و دیگری استقلال بلوغ و شخصیت‌پا گرفته در آن هنگام.

و این تهدید حتی در جامعه‌های بسته رخ می‌نماید. چه بسا که در جامعه‌های سنتی اسلامی به عصیان برخیزند و فریاد بردارند و چه بسا که در جوامع بسته کمونیستی، فعالیت‌هایی ضد کمونیستی شروع کنند.

به خاطر این تهدیدها باید در روش امروزی خود بیشتر تأمل کنیم و تجدید نظر نماییم؛ چون بدون این بررسی چه بسا این روش متداول به تخریب منتهی شود و زیان به بار آورد.

بچه‌ها البته با تشویق و جایزه و انجمن‌های پر سر و صدا و با عکس و تفصیلات، زود تحریک می‌شوند، مخصوصاً اگر برنامه تفریح علمی هم ضمیمه‌اش شود و گردش‌های مذهبی بر آن اضافه گردد، اما این‌ها همه در دوره رؤیایی کودکی است. در جامعه بسته و یا در خانه بسته است، اما همین که همین‌ها به آزادی و استقلال برسند، به شخصیت برسند و با

تضادها همراه شوند و با تبلیغات به اصطلاح ضالّه و مضلّه رو به رو شوند دیگر تمام حرف‌ها و عکس‌ها و تفصیلات می‌شود همان طنزها و مسائل خنده دار دوره بچگی که پیرمردها و پدر بزرگ‌ها با آب و تاب برای بچه‌هایشان از آن صحبت می‌کنند، اما در زندگی حاضرشان از آنها خبری نیست و اثری به چشم نمی‌خورد.

داستان یکی از اقوام نزدیک من که با هم همکلاسی و هم دوره بودیم برای من درسی شده است:

او در دوره‌های پایین به قدری سنتی و مذهبی و مقید بود که مادرم بارها مرا به او سرزنش می‌کرد که فلانی پدرش بهمان بوده و امروز دارد چه‌ها می‌کند، نماز شب می‌خواند، قرآن را از حفظ می‌داند، حتی در مجالسی که می‌خواهند روضه می‌خواند و به سبک فلسفی سخنرانی می‌کند، اما تو چی؟

اینها همه درست بود و بارها من خودم این اعتراض را قبول کرده بودم، اما من روحاً نمی‌توانستم تا نیافته‌ام کاری انجام بدهم و آن نماز شب و آن حالات را من آن وقت‌ها نمی‌فهمیدم. اگر کاری بود فقط تقلید بود و من روحاً تقلیدی نبودم.

بارها با همان خویشم بر سر جن و پری دعوایم شده بود؛ چون او می‌گفت: جن‌ها سم دارند، باید این کار را کرد، باید اسمشان را نیاورد و چنان راه رفت؛ چون آن‌ها زیر پای ما هستند و توی سرداب‌ها و مستراح‌ها

و خانه‌های خراب، خانه دارند و توی چاه‌ها کاشانه دارند. آن قدر می‌گفت که مرا دچار ترس می‌کرد و ناچار با او مخالفت می‌کردم که اگر اینها باشند به ما کاری ندارند، همانطور که هزاران مخلوق، هزاران پدیده در هستی در کنار ما هستند و به ما آزاری نمی‌رسانند، مگر هنگامی که خودمان از آنها بد استفاده کنیم.

او به قدری سنتی بود و مادرش به قدری سنتی بارش آورده بود که مرا هم رنج می‌داد، اما همین شخص در دوره دبیرستان نماز شبش آب رفت و نمازهای روزانه‌اش هم به حال رقص در آمد. در میان نمازش چه کارها که نمی‌کرد!

وقتی بزرگ‌تر شد و موفقیت‌هایی به دست آورد و شخصیتی به هم زد، تمام حرف‌ها تمام شد و نمازش کنار رفت و حالت ضد مذهب هم در او اوج گرفت و بعدها از آمریکا برای من می‌نوشت که می‌دانی! عیب من همین است که به خرافات معتقد نیستم، به جن و ملک اعتقادی ندارم و جوشن صغیر و جوشن کبیر نمی‌خوانم و ...

اما یاد گذشته‌ها به خیر که چه کارها که نمی‌کرد! و یاد شب‌های احیا بخیر که خودش الغوث می‌کشید و پشت بلندگو هم می‌نشست و یاد دوره بچگی بخیر که بر سر تکبیر گفتن با هم دعوا داشتیم.

خودش در نامه‌ای برایم نوشت که اگر من از زادگاه خودم بیرون نیامده بودم حتماً الآن یک ته ریش‌حنایی داشتم و پشت سر ملائی ده، نماز

جماعتم ترک نمی‌شد و اذان را هم به عهده می‌گرفتم.

و راست می‌گفت که اگر آن جور می‌ماند و می‌ماندم حتماً از من متعصب‌تر و پُر و پا قرص‌تر می‌بود؛ چون آن وقت‌ها که هر دو در یک محیط مذهبی بودیم او از من جلوتر بود، او جلسه‌ایی در شب‌های شنبه دایر کرده بود و بارها از من دعوت کرده بود، اما پدرم روی خوشی نشان نمی‌داد. پدرم در حالی که مذهبی بود و عالم مذهبی بود مرا سنتی بار نمی‌آورد و به آن جلسه‌ها و نتیجه‌هایش بدبین بود.

در کلاس نهم بود که مرا برای گوش دادن یک سخنرانی از خودش دعوت کرد. با هم رفتیم و چیزی که در آن جلسه ندیدم، روح بود. همه‌اش بازی و فیلم، همه‌اش سطحی، همه‌اش خودنمایی مستمع و متکلم و بانی و مؤسس.

و من از همان روزها در جستجوی چیز دیگری بودم و نمی‌توانستم به این چیزها قانع شوم، در نتیجه پس از چند سال، برداشت من از مذهب، عمیق و بنیادی شد و روز به روز استوارتر گردید تا حدی که خودم باور نمی‌کردم و پیش بینی نمی‌کردم، اما او روز به روز ضعیف‌تر شد تا امروز که به نفرت رسیده و تا فردا که از این سنت‌های جدیدش هم متنفر شود و جدا گردد.

آنچه این خویش مرا زیر و رو کرد همان دو اصلی است که شمردم:

یکی عصیان دوره بلوغ و دیگری تضاد سنت‌ها و بحران انتقال. و از این

دو باید درس بگیریم و در برابر این دو عامل مسلح‌تر شویم؛ چون این روش معمولی ما در این جامعه باز و برخوردار از تضاد، نتیجه معکوس می‌دهد.

البته در جامعه‌های بسته و یا در جامعه‌های متضادی که رو به حرکت گذاشته‌اند (جامعه‌های متحرک)؛ مانند جامعه اصیل اسلامی، می‌توان افراد را با مذهب آشنا کرد و می‌توان آن‌ها را با سنت‌ها آشتی داد بدون این که این آشنایی و این سنت‌ها نتیجه بدی بدهد؛ چون در این جامعه سنت‌ها متحرک هستند و زیر بنا دارند و اشکالی سبز نمی‌کنند.

و لذا می‌بینیم که پیشوایان دستور می‌دهند که کودک را با قرآن، با مذهب آشنا کنید و تمرینش دهید زیرا در جامعه اسلامی، تضادهای اجتماعی به حرکت رسیده‌اند و تضاد از بیرون به درون افراد کشیده شده و در سطح جامعه تضادی نیست، بلکه آنچه باعث تشنج و تزلزل افکار و سد حرکت باشد، از آن جلوگیری می‌شود و از میان رفته است.

در این چنین جامعه متحرک، نه تضاد (باز) و نه بسته، سنت‌ها و تمرین‌ها و عادت‌ها، متحرک و پیش برنده خواهند شد. در این جامعه، زیر بناها هستند و رو بناها تعلیم می‌شوند، اما در آن جامعه زیر بنایی نیست و رو بناها در هوا هستند.

۷- روش تربیتی در هر یک از این جامعه‌ها تفاوت خواهد کرد:

۱- در جامعه‌های بسته و سنتی به سادگی می‌توان افراد را تربیت کرد، در این جامعه، کودک آن چه را که از مادرش می‌شنود، از پدرش، از برادر بزرگش و از استادش و از تمام مردها و ریش سفیدها هم می‌شنود، در نتیجه دچار شک و تردید نمی‌گردد و اعتقادهایش محکم می‌ماند و پیش می‌رود.

۲- در جامعه‌های متحرک هم مسائل خود به خود حل می‌شوند؛ چون سنت‌ها متحرک هستند و زیر بنا دارند و سازنده هستند. در سطح جامعه تضادی نیست، گرچه در درون افراد، شیطان و رسول، عقل و غرائز، فعالیت دارند، اما این تضاد دیگر اغتشاشی ندارد، بلکه به حرکت‌ها می‌انجامد.

۳- اما جامعه‌های متضاد، در این جامعه‌ها، مربی نباید کودک را بغل کند و راه ببرد، نباید خودش به جای او ببیند و تصمیم بگیرد و تصمیماتش را به او تزریق کند و تحمیل کند، در این جامعه باید به کودک راه رفتن یاد داد، باید به او یاد داد تا بدود، باید به او ریشه داد تا شاخ و برگ در آورد و در هر بهار، در هر فرصت مناسب، سبز شود، جوانه بزند و شکوفه‌های زیبایی بیاورد و بارور گردد.

باید او را واکسینه کرد تا در محیط‌های مخالف، محیط‌های فساد، اثر محیط بر روی او اثر مثبت و سازندگی و مبارزه باشد، همانطور که مزاج واکسینه در برابر حمله میکروب‌ها مبارزه می‌کند و نیرومند می‌شود و اثر

میکرب‌ها، همین نیرو دادن و سازندگی است.

مربی باید در کودک سه خصوصیت را بارور کند و این گونه او را واکنش‌ناپذیر نماید:

۱- شخصیت و استقلال

۲- حریت و آزاد منشی

۳- تفکر و تحلیل.

هنگامی که کودک شخصیت داشته باشد تقلید نمی‌کند و تحت تأثیر هر حرفی و هر مکتبی و هر عقیده‌ای قرار نمی‌گیرد و هر راهی او را به خود نمی‌کشد و هر سنتی او را در خود هضم نمی‌کند.

او در برابر هر مسأله، چرایی دارد و در برابر هر عقیده، سنگری. او بر دریچه قلبش نشسته، نمی‌گذارد چیزی آن را اشغال کند و چیزی آن را پر کند و چیزی او را از خودش بگیرد.

حریت و آزاد منشی کودک را می‌سازد تا اگر روزی به اشتباهی پی برد، پی‌گیری نکند و لجاجت نوزد و عقیده‌ای را بر عقیده‌ای ترجیح ندهد مگر هنگامی که از رحجان و امتیازی برخوردار باشد. در نتیجه عقیده‌هایی که احیاناً داخل مغز او شده‌اند و سنگرش را اشغال کرده‌اند، این گونه دستگیر می‌شوند و کار آنها خنثی می‌شود.

تفکر و تحلیل آن هم در زمینه حریت و آزادی و با خصوصیت شخصیت و استقلال، به نتیجه‌های بزرگی خواهد رسید.

تفکر رکودها را می‌شکند و هر گونه عقیده سنتی مهاجم را مهار می‌زند و تحلیل می‌برد و هضم می‌نماید.

و در این حد، کودک به رشد کافی رسیده و به بلوغ رسیده و می‌تواند از روشی که در مقاله مسئولیت و سازندگی شرح داده شده استفاده کند و پیش بیاید.^(۱)

در آنجا به طور خلاصه، روش تربیتی اسلام این گونه تشریح شده است:

۱- تدبّر و ارزیابی،

۲- تفکر و نتیجه‌گیری،

۳- تعقل و اندازه‌گیری

و این هر سه به مربی.

و مربی سه کار دارد:

- تزکیه و آزادی دادن: **یزکیهم**.

- تعلیم و آموزش و طرز تدبّر و تفکر: **یعلمهم الكتاب و الحکمة**.

- تذکر و یادآوری: **فذكر انما انت مذكر**.

و با این رهبری است که تفکر به شناخت، به عقیده و عشق، به حرکت

و جهاد و عمل منتهی می‌گردد.

۱- این اثر قبل از انقلاب نگارش یافته، در آن هنگام نوشته فوق یک مقاله بود در مجله نسل نو که بعداً تبدیل به کتاب شد، بنابر این برای آشنایی بیشتر، ر.ک. به کتاب مسئولیت و سازندگی از همین قلم.

در این حد، تفکر ما، ذهن ما در سایه رهبری به معده ای می ماند که غذاها و مواد خام را می گیرد و هضم می کند، شیرهاش را می مکد و به انرژی و به عمل تبدیل می نماید.

این سؤال باقی می ماند: چگونه این سه خصوصیت را به کودک منتقل کنیم و چگونه این زنگوله را به گردن گربه آویزان کنیم؟

این خصوصیت ها را می توان به وسیله چهار عامل ذیل در کودک به وجود آورد:

۱- تقلید

۲- رقابت و سایر عوامل تربیتی که در مقاله عوامل تربیتی کودک تحلیل

شده است.

۳- داستان و هنر

۴- تدبیر.

۱- کودک بر اثر غریزه تقلید می تواند از پدر یا مربی یا استاد، این خصوصیات را بپذیرد، همانند پدرش و استادش شخصیت به خرج دهد و همانند او چون و چرا کند و همانند او آزاد باشد، همانطور که تقلید، به کودک خیلی از سنت ها را می تواند منتقل کند و خیلی از شاخ و برگ ها را می تواند به او بیاویزد، همانطور می تواند این ریشه ها و پایه ها را در او زنده کند و جان بدهد.

۲- رقابت؛ یعنی کودک را با قهرمان هایی رقیب کردن و به مسابقه واداشتن، می تواند این خصوصیت را در او زنده کند. مربی می تواند با قهرمان هایی که برای کودک می سازد و با رقابت هایی که در میان آنها اوج می گیرد به این مقصود برسد و شخصیت و حریت و تفکر را در او بکارد.

۳- مربی می تواند به وسیله داستان ها از در مخفی وارد شود و این خصوصیات را در ناخود آگاه کودک وارد کند.

داستان مرغی که حرف هر کس را نمی شنید

و یا ماهی سیاهی که خود به دنبال چیزی بود

و یا دانه گندمی که در زیر خاک آرام نمی گرفت

و یا جوجه ای که در پوست نمی ماند

و یا ستاره ای که به دنبال عشقی می دوید

و یا درختی که به لباس هایش پای بند نبود و هنگامی که زرد می شدند

رهایشان می کرد و در نتیجه هر بهار به لباس های سبز می رسید

و یا پلنگی که آرام نمی گرفت

و یا موشی که کند و کاو می کرد و به گنج می رسید.

این داستان ها کودک را کوک می کنند و ناخود آگاه او را به چرخش

می اندازند.

مربی می تواند خواسته اش را این گونه در کودک پیاده کند و به او

شخصیت و تفکر و حریت و یا هر گونه پستی و زبونی را بیاموزد.

۴- مربی می‌تواند با تدبیر و تاکتیک و نقشه و همکاری دیگران، کودک را به شخصیت، به حریت، به تفکر برساند.

می‌تواند در جلوی پای او بایستد و برایش احترام قائل شود و یا از بزرگی او و استعدادهای او و عظمت‌های او شرح دهد، آن هم نه به گونه‌ای که مغرور شود و باد بگیرد، بل به صورتی که بداند مسؤول است و داده‌ها و استعدادها ملاک افتخار نیست و داده‌ها بازدهی می‌خواهند و هر که بامش بیش برفش بیشتر.

این بازگویی استعدادها و عظمت انسان می‌تواند کودک را حرکت دهد؛ چون هر کس به اندازه‌ای که برای خود سرمایه سراغ دارد کاری را شروع می‌کند، آن کسی که سرمایه‌اش را ۵ تومان می‌شناسد، بیش از یک حراجی فروش نخواهد شد و یا بالاتر از شلغم فروش و بلبلی فروش و سیب زمینی فروش نخواهد رفت. اما آن کس که در خود میلیون‌ها سرمایه سراغ دارد ناچار به کارهای بزرگتری دست خواهد زد و برنامه‌های عظیم‌تری طرح خواهد کرد.

عوامل تربیتی کودک

عوامل تربیتی کودک

کودک انسان، مانند بچهٔ سایر حیوانات نیست. فقط شکم و بدن نیست تا برای تولیدش منتظر درآمد و خوراک و لباس باشیم؛ همین که بودجه بود، قطارشان کنیم و همین که تنگدستی پیش آمد شعار بدهیم، اولاد کمتر، آسایش بیشتر...

کودک گذشته از آن که شکم و بدن دارد؛ یعنی گذشته از احتیاجاتی راجع به خوراک و پوشاک و مسکن و ... صاحب مغز و دارای فکر و روح است و باید به تربیت این دو قسمت هم پرداخت. باید این گونه مسائل را هم در نظر گرفت.

و برای این چنین تربیتی، اگر پدر و مادر، آمادگی و شناخت داشته باشند، عوامل تربیتی و نیازها و طرز برآوردن نیازهای کودک را شناخته باشند، می‌توانند هفتاد تا فرزندش را هم تربیت کنند، در غیر این صورت

از عهده یک نصفه‌اش هم بر نمی‌آیند.

در صورتی که پدر و مادر، هدف تربیتی داشته باشند، برای سازندگی و تربیت کودک و بلوغ به آن هدف می‌توانند از عوامل:

تقلید،

رقابت،

قهر،

ترس،

محبت و احسان

و تشویق و توجه و پاداش و ... استفاده کنند.

تقلید

کودک اصولاً دارای غریزه تقلید است و این غریزه از شعبات غریزه کمال جویی و قهرمان پرستی است.

کودک وقتی که چشم باز می‌کند و پدر نیرومند و نان آور خود را می‌بیند، خود به خود شیفته او می‌شود و به تقلید از او می‌پردازد، به شرط آن که این شخصیت پدر سوراخ بر ندارد و مورد تحقیر مادر و دیگران قرار نگیرد و یا تا سطح شخصیت کودک پایین نیاید.

پدرانی هستند که خود را کوچک و خوار می‌سازند و یا پدر و مادرانی هستند که یکدیگر را در مقابل چشم فرزند می‌کوبند که در نتیجه هیچ کدام

نمی‌توانند قهرمان و الگوی محبوب کودک باشند، اینجاست که کودک به دیگران رو می‌آورد و یا به خود پناه می‌برد؛ در صورتی که به خود پناه برد، گرفتار روح انزوا و غرور و خود بینی می‌شود و در صورتی که به دیگران رو بیاورد، خطر اشتباه در انتخاب الگو زیاد است و چه بسا به هلاکت و نابودی و فساد بکشد.

از این رو پدر باید شخصیت خود را حفظ کند و مادر باید شخصیت پدر را نگه دارد و در این الگو خدشه‌ای وارد نسازد.

و البته این به این معنا نیست که پدر مانند برج زهر مار باشد و دیگر لبخند نزند و حرفی نگوید که نکند شخصیتش سوراخ شود، نه، پدر با شخصیت می‌تواند حتی هنگام شوخی و بازی و بگو و بخند، عظمت خود را داشته باشد، حتی هنگامی که فرزندش بر سر و رویش می‌پرد این عظمت را حس کند. پدر با شخصیت مانند کوه است، حتی هنگامی که بر سر او پا می‌گذاریم، در دل از او وحشت داریم و از بلندیش می‌هراسیم.

خلاصه این روحیه تقلید می‌تواند بزرگترین عامل تربیتی باشد که کودک را به سوی خوبی‌ها و بدی‌ها بکشاند. در صورتی که پدر خود تربیت یافته باشد و مؤدب باشد و معتقد و هدف‌دار باشد این تربیت‌ها و اعتقادات و هدف‌ها به کودک منتقل می‌شود.

مادام که فرزند در خانه است، تنها با مراعات پدر و مادر کار تمام است و همین که پا به بیرون می‌گذارد و با دیگران محشور می‌شود، پدر و مادر

باید به جز مراعات سابق، به بت‌ها و مرجع تقلیدها و الگوهای دیگر کودک نیز توجه داشته باشند، از آن‌ها که می‌توانند الگوی خوبی باشند، تمجید کنند و از آنها که نمی‌توانند، با زرنگی انتقاد کنند، تا این که وزندگی در فرزند به وجود بیاید. این غلط است که با زور کودک را از چنین شخصیتی محبوب جدا کنند؛ چون این جدایی جز عطش و علاقه چیزی زیاد نمی‌کند و هر چه فرزند بزرگ‌تر شود، بیشتر به خود فرو می‌رود و از پدر و الگوی سابقش فاصله می‌گیرد.

در اینجا است که پدر باید فرزند را با الگوهای بزرگتر و شخصیت‌های عظیم‌تر آشنا کند و آنها را برای او ترجمه نماید، وگرنه فرزند خود سرانه به این کار دست می‌زند و با اشتباه‌های خود، فسادهایی به بار می‌آورد و از دست می‌رود.

البته این در صورتی است که پدر یک شخصیت معمولی باشد وگرنه شخصیت‌های فوق‌العاده می‌توانند تا آخر الگوی قابل اطمینان و محبوبی باشند.

اوائل بلوغ پدر و مادر باید با آگاهی‌های کامل جای تقلید کورکورانه را با شناخت‌ها و آگاهی‌ها عوض کنند و حتی فرزند را در تقلید کردن و بدون برهان و تحقیق پذیرفتن و دنبال کسی رفتن سرزنش کنند و به او حالی کنند که تو باید با شخصیت و بیداری تمام، از آن چه می‌شنوی و می‌بینی استفاده کنی و نتیجه‌گیری و اگر دنبال حرفی و شخصیتی می‌روی این

تقلید و پیروی، استدلالی و منطقی باشد، نه از روی ترس و عادت و یا نبود شخصیت و یا خامی و نپختگی.

رقابت

تقلید، شخصیت کودک را بزرگ کردن بود و **رقابت** شخصیت کودک را تحریک کردن است و اراده‌ی کودک را بارور کردن است.

در نتیجه، تحریک‌های عقده‌آور و مقایسه‌های تحقیرکننده را نمی‌توان به حساب رقابت گذاشت؛ مثل این که بگویند: خاک بر سرت! تو هیچی نمی‌شوی! تو خری! تو بدبختی! تو نمی‌توانی فلان کار را انجام دهی، ولی محمود پسر خاله‌ات انجام داده و یا حسن برادرت فلان کار را کرده.

این گونه گفتگوها شکستن شخصیت کودک است و جز ایجاد دشمنی و حسادت بین کودکان نتیجه‌ای ندارد و در واقع این رقابت نیست، بلکه تلقین ضعف و زبونی و تحقیر است.

تو از فلانی زرنگ‌تری، تو با استعدادتری، تو می‌توانی بهتر از او باشی، ولی بی‌حال و سر به هوا و بازیگوش هستی. بین فلانی نصف لنگ تو نیست و این کارها را انجام داده، تو که به این بزرگی و به این زرنگی هستی، چرا این جا نشسته‌ای؟

این طرز گفتگوها کودک را با استعدادها و ظرفیت‌هایش آشنا می‌کند و

حرکت می دهد و جلو می راند.

پدر و مادر آگاه می توانند با داستان هایی که از خود می گویند، کودک را رقیب خود کنند و به حرکت وادارند و این نوع رقابت؛ چون از تقلید هم کمک می گیرد، کارگتر است. خلاصه، رقابت در کودک، کم یا زیاد وجود دارد، مربی باید این حس را پرورش دهد و تحریک کند و برای کودک رقیب هایی بتراشد که در تمام دوره ها با رقابت و به خاطر رقابت با آنها حرکت و جنبش زیادتری از خود نشان دهد و قدم های بلندتری بردارد. مربی باید به کودک شخصیت بدهد و او را با شخصیت های بزرگ همانند کند تا این که کودک نیرو بگیرد و به خود مطمئن شود و از رکود خود وحشت کند و جلوتر بیاید. این شخصیت دادن از تعریف استعداد های کودک و یا عظمت دودمان و یا عشیره و فامیل و یا کشور و وطن می تواند ریشه بگیرد و آن رقیب تراشیدن ها نباید با تحقیر و نفی کودک آلوده شوند.

ترس و مجازات

ترس احساسی است که در انسان نیرو هایی را به حرکت وادار می دارد و او را به کارهایی وادار می نماید و به نیرنگ ها و فرارها و یا به حرکت و پیشرفت و پرهیزکاری و کنترل هوس ها می انجامد، و گاهی این احساس باعث از دست دادن نیروها و شکست روحیه و

ظهور جنون است و به همین خاطر است که عامل ترس پیچیدگی و مشکلاتی دارد و چه بسا دچار افراطها و تفریط هایی بشود.

آنچه را که نمی توان به طور کلی نفی کرد، لزوم این احساس برای تکامل شخصیت است.

ترس ها تا اندازه زیادی از امیدهای دور و دراز و لوس گری ها و تیزبازی ها و خامی ها و سرکشی ها جلوگیری می نماید. شخصیتی که بی باک و نترس بار می آید و از هیچ چیز واهمه ای ندارد، شخصیتی فاسد و خطرناک خواهد شد که حتی هلاکت خود و اجتماعش را به چیزی نمی گیرد.

اصولاً نبود ترس به خاطر نبودن تعلق و نبود علاقه است، به خاطر آزادی و وارستگی از همه مسائل است. کسی که از هیچ چیز نمی ترسد، اگر برایش دلبستگی به چیزی آمد و علاقه به موضوعی پیدا شد، آنچه عامل از دست رفتن و جدایی از محبوب مورد علاقه اش می شود، همان باعث عامل تهدید و ترس و وعید، می گردد و چون انسان با عشق آفریده شده است، پس یک شخصیت معتدل نمی تواند بدون محبوب و بدون علاقه باشد؛ علاقه به نفس، به حیات، به خوبی ها و به کمال ها و جمال ها. و در نتیجه این شخصیت وابسته و متعلق، نمی تواند بدون ترس و خالی از این احساس باشد. و این ترس باعث کنترل و پرهیزکاری و خودداری از کارهایی است که محبوب را از دست می گیرد و باعث

آمادگی و سازندگی عواملی است که به محبوب می‌رساند.

البته این سازندگی‌ها و این خود داری‌ها و کنترل‌ها، وابستگی کاملی به نوع ترس و مقدار ترس و شخص دارند؛ اگر ترس از جرم و مخالفت قانون باشد، نه از شخص و از قلدر و از ظلم و اگر ترس در زمینه وابستگی و علاقه باشد و اگر به مقدار طبیعی و لازم باشد و اگر شخص ترساننده همیشه یک بعدی و خشن و شخص ترساننده شده، همیشه تو سری خور و تحقیر شده نباشد، این ترس جز حرکت و کنترل و خودداری و سازندگی، نتیجه‌ای ندارد.

آنجا ترس باعث فرار و نیرنگ و خیانت و دروغ می‌شود که مداوم بوده و ترساننده یک بُعدی باشد و ترساننده شده، علاقه‌ای نداشته باشد و محبتی ندیده باشد. لذا دستور است که هنگام تهدید، یکی بترساند و دیگری این ترس را توجیه کند و این عمل را توضیح دهد و کودک را از جرم خود آگاه کند و به او محبت نماید.

و باز دستور است که اگر ترس و کتک مفید نیفتاد، از عامل دیگری استفاده شود. خلاصه کتک و مجازات نباید به عنوان دل خنک کردن باشد، بلکه باید به عنوان ایجاد ترس و ایجاد یک عامل تربیتی باشد، لذا کتک زدن و مجازات، مطلوب نیست، بلکه کیفیت و چگونگی مجازات مورد نظر است. باید صحنه کتک زدن و مجازات، رعب آور با حرکات تند و فریادهای بلند و زیاد و حتی از دور باشد و باید این صحنه با شخص

دیگری که او هم با صدایی کوتاه و ریز مسأله را توجیه می‌کند و ترس را بیشتر می‌نماید همراه شود تا تأثیر مطلوب به دست آید.

گاهی از موارد، کتک زدن برای ترساندن نیست، به خاطر نقش هم نیست، بلکه به عنوان ترمز و جلوگیری از یک تعدی و آگاهی به کار زشت و تذکر لازم است که بعد از تذکرهاى متعدد پیش آمده و یا برای شکستن غرور بی‌جا و گردن کشی بی‌موردی است که ابراز شده است، در این قسمت، حضور افراد و طرز کتک زدن و سرعت و تعداد ضربات، صاحب تأثیر است. پس از یک ضربه، بازگو کردن همان تذکرهاى سابق با صلابت و تئن گرفته، کودک را متوجه و محافظ بار می‌آورد و باعث تداعی معانی در وقایع بعد می‌گردد.

خلاصه در این زمینه، مسائلی است که مربی باید خود با آگاهی و با تجربه به دست بیاورد و نمی‌توان یک کلام کلی صد در صد، صادر کرد؛ چون همانطور که عرض شد، روحیه‌ها و زمینه‌ها و طرز ترساندن‌ها تفاوت زیادی دارد و عکس العمل‌های گوناگونی دارد که مربی باید در هر زمینه خود را ارزیابی کند و از تجربه‌ها استفاده نماید.

آنچه را که نمی‌توان به طور کلی نفی کرد، اصل این عامل ترس و لزوم این احساس در تربیت و تکامل شخصیت کودک است. نفی این احساس و عوامل ایجاد کننده آن، باعث همان خودسری‌ها، لوس‌گری‌ها و خامی‌هایی است که در تربیت آمریکایی بروز کرده است.

البته عواملی که این احساس را ایجاد می‌کنند، متفاوت است؛ گاهی کتک و گاهی سکوت و گاهی ترس‌ها و حرکت‌های تند و گاهی نگاه‌های تیز و گاهی فریادهای بلند و دور است.

به کارگرفتن این عوامل، احتیاج به تسلط و آگاهی و تجربه دارد و چه بسا هر کدام از این عوامل در غیر مورد خود، اثر مخالف بگذارد و نتیجه معکوس بدهد و چه بسا روح‌های تندی که از کتک و ترس، آرام نگیرند، اما با محبت یا قهر یا خواهش، رام شوند و آرام بگیرند.

و چه بسا روحیه‌های طماع و سرکش که با جایزه و پاداشی که به دیگری می‌دهی، تنبیه شوند و به تسلیم، وادار گردند که در کلام علی(ع) است که بدکار را با پاداشی که به نیکوکار می‌دهی، سرزنش و توبیخ کن! و چه بسا روحیه‌هایی که با طعنه و کنایه، زودتر ادب شوند. می‌گویند یکی از شاگردان، همیشه دیرتر از وقت به کلاس می‌آمد، یک روز استاد، همین که دید به کلاس قدم می‌گذارد، خودنویس زیبایی را به عنوان جایزه به او داد. دانش‌آموز که جهتی برای دریافت جایزه نمی‌دید، منتظر توضیح بود. استاد آرام گفت: این جایزه فقط به خاطر این است که شما همیشه سر وقت حاضر می‌شوید. دانش‌آموز تکانی خورد و منفعل شد و دیگر دیر به سر کلاس نیامد.

راستی که مسأله تربیت را نمی‌توان سرسری گرفت و نمی‌شود با کتک و با ترساندن بی‌موقع، به نتیجه رسید.

مربی آگاه تمام عوامل یک عمل ناپسندیده و ناشایست را، مطالعه می‌کند، ارزیابی می‌کند و پس از توضیحات لازم و تذکرات لازم، از بهترین عوامل تربیتی؛ از تقلید و ترس و محبت، احسان و پاداش به نیکوکار و یا طعنه و کنایه، استفاده می‌کند و این استفاده پس از بررسی و شناخت طبایع و روحیه افراد است.

یک مربی باید درد را بشناسد و عامل درد و طبیعت مریض را بشناسد و سپس درمان را شروع کند و از عواملی که با این طبیعت و با این زمینه هماهنگ است کمک بگیرد.

این مسلم است که طبیعت‌ها و روحیه‌ها با هم فرق می‌کنند و هیچ‌گاه دو مریض مبتلا به یک درد و با طبیعت‌های مختلف، با یک دارو درمان نمی‌شوند، همانطور که دو نفر که مبتلا به گلو درد و عفونت هستند و از دو طبیعت برخوردارند با پنی‌سیلین درمان نمی‌شوند، چه بسا پنی‌سیلین عامل درمان یکی و فلج شدن دیگری باشد.

به همین خاطر است که در روش‌های درمانی و تربیتی نمی‌توانیم صد در صد و «یک بُعدی» و «این است و جز این نیست» باشیم، بلکه باید عوامل تربیتی و زمینه‌ها و علت یک عمل را بررسی کنیم و آنگاه شروع کنیم و تجربه نماییم، اگر نتیجه نداشت، به عوامل دیگری دست بزنیم و از راه‌های دیگری وارد شویم، نه این که یک دنده و پا در یک کفش باشیم. این یک دندگی و کله شقی، بزرگترین عیب یک استاد، یک پدر و یک مادر

است.

مربی باید بر اعصاب خود مسلط باشد. با توجه و فراست باشد، نه این که از دل خود و غریزه خود الهام بگیرد و به خاطر «تسکین خود» کودک را به چوب بندد و یا با محبت فاسد نماید و چه بسا مربی احتیاج به واسطه‌ای هم داشته باشد که مطلب را توضیح دهد و کودک را به اقرار بیاورد و از بدی جدا نماید. و این واسطه خواه مادر یا دیگری، باید زرنگ و تعلیم دیده باشد، با توضیح و تلقین به طفل، او را به جرم خویش آشنا کند و به اعتراف و اقرار نماید و با این جمله که: «قول داده دیگر این کار را انجام ندهد» و یا این که: «بگو دیگر نمی‌کنم، اشتباه کردم، متوجه نبودم و دیگر تکرار نمی‌کنم»، یا در میانی کند و شفاعت کند و واسطه شود و بعد هم در خلوت با طفل صحبت کند که چرا تو، کودک به این خوبی، یک چنین کاری را انجام دهی؟! چرا باید پدر یا مادرت را که این همه به تو علاقه دارند و برای تو چه‌ها و چه‌ها کرده‌اند، اذیت کنی و ناراحت نمایی که آنها مجبور شوند با تو چنین کنند؟!!

و خلاصه با صحبت‌هایش عقده بچه را بگشاید و عکس العمل او را کنترل کند و به قرار و اعتراف و تصمیم و اقرارش نماید.

وای به روزی که واسطه، خام و نفهم باشد و با جانب داری از طفل و این که چرا او را می‌زنید، چرا اذیتش می‌کنید، چرا بچه به این خوبی را شما گرگ‌ها آزار می‌دهید؟ و ... با این حرف‌ها بچه را فاسد کند و زحمات

را به باد دهد و کودک را با جرئت و پُرو و صاحب حق و مربی را ظالم و ستمگر و گرگ معرفی کند.

مربی باید این آگاهی را داشته باشد که در حضور چنین واسطه‌های نفهم و بی‌ظرفیتی که اغلب علاقه زیادی به بچه دارند و محبت خاله خرسی دارند، تنبیه به راه نیندازد و از آن طرف، مسأله را ندیده بگیرد و این طور وانمود کند که متوجه قضیه نشده و نفهمیده است؛ چون اگر خود را متوجه نشان دهد و تنبیه نکند، بچه به قدرت واسطه و ضعف مربی پی می‌برد و تازه تنبیه‌های بعدی هم نتیجه‌ای ندارد؛ چون ذهن کودک چندان قدرتی ندارد که قضایا را به هم ربط دهد و تنبیه را با جرم سابق تطبیق دهد و چه بسا کودک تنبیه‌های بعد از مدتی فاصله را، یک نوع ظلم و ستمگری در حق خود تلقی کند و سرکشی و عصیان را شروع نماید.

قهر

همانطور که در گذشته بیان شد، روحیه‌ها یکسان نیستند و چه بسا بعضی‌ها از ترس و رقابت و تقلید، تأدیب نشوند و ساخته نشوند. از این گذشته همیشه نمی‌شود به طور دائم از یک عامل استفاده کرد و بچه را ترساند و یا به رقابت انداخت.

در این موارد باید از راه قهر وارد شد و چنان وانمود کرد که دیگر فلانی را دوست ندارم؛ چون فلان کار را انجام داده یا فلان برنامه را اجرا نموده یا

فلان حرف را زده است. در صورتی که کودک با این شخص وابستگی و آشنایی و انس داشته باشد و یا توقع کار و یا چیزی را داشته باشد، ناچار تحت تأثیر در می‌آید و ادب می‌شود.

و این راهی است که خود بچه‌ها در میان خود، از آن استفاده می‌کنند و برای به دست آوردن یک چیز یکدیگر را به قهر تهدید می‌نمایند و به نتیجه هم می‌رسند.

پس مربی باید از این عامل هم استفاده کند، ولی باز نه برای همیشه و مداوم که در روایت آمده است:

شخصی می‌گوید یا ابا الحسن! از پسر شکایت دارم. حضرت فرمود: «او را کتک مزن، با او قهر کن و از او فاصله بگیر، اما باز هم طولش نده»؛ چون این طول دادن یا بچه را می‌شکند و تنهایی و شکست، او را فراری می‌دهد و یا این که بی‌تفاوتی و بی‌خیالی کودک، کار را خراب می‌کند. پس در هر دو صورت، ناراحتی و بی‌تفاوتی نباید زیاد به طول بینجامد.

در این جاست که باز نقش واسطه لازم است و باید واسطه‌ای در میان افتد و پا در میانی کند و صلح و صفا راه بیندازد و همانطور که در بحث «ترس» گفتیم باید واسطه از رموز و فوت و فن واسطه‌گری با اطلاع باشد تا کار را خراب ننماید و مربی را از چشم نیندازد و زحماتش را برباد ندهد.

تهدید و وعده و وعید

بچه‌ها علاقه‌های فراوانی دارند، آرزوهای طول و دراز دارند و این هم یکی از نقاط ضعف آنهاست که از این راه می‌شود به تربیت و تأدیب آنها پرداخت و به نتیجه رسید.

در این کار هم باید دقیق بود تا این که دروغ و تخلف پیش نیاید؛ چون همین که یک تهدید و یا یک وعده عملی نشود، دیگر تهدیدها و وعده‌ها کاربردی ندارند، گذشته از این که عملاً درس دروغ و فریب را هم یاد گرفته‌اند و آموخته‌اند.

مربی باید آگاه باشد که قول ندهد و اگر هم داد حتماً وفا کند تا همین راستگویی او، در این مورد هم یک درس باشد.

مربی باید متوجه باشد که جایزه‌ها به صورت باج در نیاید و کودک، سوداگری نشود که در برابر هر کار خوبی، طلبکار جایزه‌ای باشد؛ چون این روحیه بچه را فاسد می‌کند و این نقطه ضعف، او را خود فروش کرده و ارزان قیمت بار می‌آورد که زود می‌توان خریداریش کرد و به هر کاری وادارش نمود، لذا آنجا که خود کودک می‌گوید اگر فلان چیز را بدهی فلان کار را به خوبی انجام می‌دهم، نباید از این عامل استفاده کرد؛ چون این پیشنهاد، از یک نیرنگ کودکانه و یک پلتیک شیطنت‌آمیز خبر می‌دهد و این خود علامت فساد در روحیه و قابل خریداری بودن روحیه کودک را می‌رساند.

در اینجا باید با سکوت و همچنین تهدیدها، بچه را ناامید کرد، البته نه تا حدی که امید کودک را قطع کند و او را به دامان راهزن‌ها و به فرار بکشانند.

محبت و احسان

انسان اسیر محبت است. محبت‌ها در روح کودک شکست و یک نوع زبونی ایجاد می‌کند و او می‌خواهد با پاسخ دادن به محبت، جبران آن شکست‌ها و خواری‌ها را بنماید و از قید اسارت‌ها نجات پیدا کند. ناچار این جوابگویی مطابق با خواسته و میل احسان کننده می‌شود.

اگر در این حالت، مربی میل و خواست خود را تشریح نماید و آشکار کند، کودک به طور طبیعی به سوی خواسته‌ها و میل او و حتی گاهی بدون گفتگو و تشریح و فقط با توجه و با نگاه مربی، کودک را به سوی کار مورد توجه می‌رود و همین او را به آن سمت می‌کشاند و انجام می‌دهد، لذا از این عامل می‌توان برای تربیت کودک استفاده کرد. با محبت‌ها او شرمنده و اسیر می‌شود.

محبت‌ها و احسان‌ها گذشته از این حالت اسارت و شکست، یک نوع عشق و علاقه در کودک به وجود می‌آورند که خود این علاقه و عشق، برای تربیت پذیری او بی‌نهایت مؤثر هستند.

عشق نیرویی است که کارها را آسان می‌کند و مشکلات را حل

می‌نماید و راه‌ها را نزدیک می‌سازد. با این وصف، وقتی که این عامل به طور مداوم و همیشگی مورد استفاده قرار بگیرد، از تأثیرش کاسته می‌شود و یک امر عادی تلقی می‌گردد و حتی یک نوع وظیفه فرض می‌شود و دیگر اثر نمی‌گذارد و نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد؛ چون در برابر انجام وظیفه، دیگر نه شکست و اسارتی هست و نه تشکر و سپاسی و نه علاقه و محبتی و چه بسا زیاده روی در احسان و محبت باعث خراب شدن روحیه کودک و لوس و نُتر شدن شخصیت او و سطحی و خام ماندن فکر او می‌گردد و فسادهای دیگری هم به بار می‌آورد.

محبت مانند آبی است که به گیاه می‌رسد، اگر نباشد گیاه می‌خشکد و اگر

بیش از حد شود ریشه گیاه می‌گنجد و خراب می‌شود و گیاه می‌خشکد.

تشویق و توجه و پاداش

همانطور که ترس و مجازات می‌توانست در تربیت کودک مؤثر باشد، تشویق و پاداش هم از عواملی است که کودک را جلو می‌آورد و به هدف مربی نزدیک می‌نماید.

یکی از نیازهایی که در انسان وجود دارد، همان نیاز مقبولیت و مورد توجه واقع شدن و جالب بودن است. پاداش‌ها و جایزه‌ها در سطح بالایی این نیاز را اشباع و برآورده می‌کنند؛ چون جایزه و پاداش گذشته از توجه، مسائل زیادتری را در بر دارد، در نتیجه انسان را که نیاز مقبولیت در او شعله می‌کشد، با این وسیله می‌توان رام کرد و به بند کشید و جلو آورد و از

این نقطه ضعف می‌توان به صورت یک عامل تربیتی استفاده کرد. اما تشویق یک نوع تلقینی است که از خارج القا می‌شود و کاربرد زیادتری دارد؛ مخصوصاً آنجا که شخص تشویق کننده، با شخصیتی بزرگ و محبوب باشد و در دل کودک محبوبیتی داشته باشد، باعث حرکت و پیشرفت کودک است و حتی تصمیم و اراده در او ایجاد می‌نماید و بر می‌انگیزد و حرکت می‌دهد.

پاداش گذشته از آن که در شخص پاداش گیرنده اثر می‌گذارد، در اشخاص دیگر هم مؤثر است، عده‌ای را تحریک می‌کند و جلو می‌آورد و عده‌ای را تنبیه می‌کند و توبیخ می‌نماید و در پیش نقل کردیم که در کلمات امام امیر المؤمنین^(ع) آمده است: «بدکار را با پاداش نیکوکار توبیخ کن!»

این پیداست که روحیه‌های طمّاع و سوداگر به وسیله جایزه و پاداش جلو می‌آیند و حرکت می‌کنند و این درست است که چوب کاری کردن و طعنه و توبیخ تأثیر زیادی دارد و اگر به موقع استفاده شود، نتیجه‌ی زیادی می‌دهد، اما کاربرد این عوامل احتیاج به تسلط و آگاهی از حالات روانی و شناخت اوضاع و احوال دارد.

همانطور که در پیش شرح دادم و داستان استاد را آوردم، می‌بینیم که استاد با زیر دستی، شاگرد بازیگوش را غافلگیر می‌نماید و فقط به او جایزه می‌دهد و دیگر هیچ نمی‌گوید. دانش آموز فکر می‌کند چه کاری انجام داده که شایسته جایزه باشد. چیزی به فکرش نمی‌رسد. حالت سؤال می‌گیرد و منتظر توضیح است، در حالی که مهوت و منتظر است.

استاد با آرامشی که انتظار را عمیق می‌کند می‌گوید: «این جایزه فقط به خاطر این است که شما همیشه سر وقت حاضر می‌شوید.» حالت استاد و جدی بودنش و ترکیب جمله او و کلمه «فقط» و «همیشه»، همه و همه از تسلط و آگاهی و شناخت او چیزی می‌دهد. و این فوت و فن‌هایی که استاد به کار گرفته، نتیجه و اثر مطلوب را هم بدست آورده است.

کودک از دریافت جایزه آن هم قلم و خودنویس، آن هم از دست استاد و در جلوی دانش آموزان دیگر با چشم‌های تحسین و با چشم‌های تمنا، دچار یک خوشحالی عمیق می‌شود و سپس گرفتار تردید و تفکر می‌شود و به حالت انتظار و پرسش می‌رسد. و اما پاسخ استاد یک مرتبه تمام اوضاع را تغییر می‌دهد.

قلم و خودنویس یک فحش بزرگ می‌شود، آن هم از استاد مهربان و آن هم جلوی چشم‌های دانش آموزان و آن هم چشم‌های تیز همراه با خنده‌های سرد.

این تغییر حالات روانی و این صحنه کلاس و آن چشم‌های متعدد، همه و همه از عواملی است که روح دانش آموز را مضطرب و دگرگون می‌کند و به عکس العمل وا می‌دارد. از آن جا که عمل با مهارت تنظیم شده و عکس العمل نمی‌تواند عصیان و فحش و خنده و لجاجت باشد، عکس العمل تصمیم است.

تقلید و رقابت و ترس و مجازات و قهر و وعده و وعید و محبت و

تشویق و توجه و پاداش، چوب کاری و طعنه و توبیخ، همه و همه از عواملی بود که می شد از آن استفاده برد و به تربیت کودک دست یافت و همانطور که عرض شد، کودک انسان از مغز و قلب برخوردار است و مربی باید در این روح پایگاه و تشکیلاتی راه بیندازد؛ در مغز کودک شناخت‌ها و آگاهی‌ها و در دل او علاقه و عشق به هدفی و شخصی و راهی را جا دهد و کودک را بسازد.

راه سازندگی و آگاهی دادن به کودک نمی تواند از طریق مقاله و وعظ و مسائل فلسفی باشد؛ چون هنوز شناخت او تا این حد نیامده، بلکه باید به کمک داستان‌ها باشد؛ آن هم داستان‌هایی که مایه خیال و شگفتی دارد، آن هم به طور غیر مستقیم «و به در بگو تا دیوار گوش کند»، برای دیگران گفتن و شخص دیگری را در نظر داشتن.

باید از این راه و داستان‌هایی با این طرز فکر کمک گرفت. چند تا فرمان خشک اخلاقی نمی تواند کودک را متقاعد کند، همانطور که گفتگوهای مستقیم کودک را خسته می کند، اما داستان‌ها آن هم با مایه تخیلی و شگفتی‌ها و یا سبک غیر مستقیم، این کار را به خوبی انجام می دهد و فرمان‌ها را توجیه می کند و موقعیت مربی و کودک را مشخص می نماید و توضیح می دهد.

امروز ادبیات بسیاری برای کودکان تهیه شده، چه در قسمت نقاشی و چه در قسمت داستان‌های کوتاه و چه بسا که قهرمان این داستان‌ها از حیوانات و گیاهان و موجودات خیالی باشند، ولی همان حرفی‌هایی است

که کودک را بیدار می کند و آگاه بار می آورد.

پس از این سازندگی‌ها و این آگاهی‌ها و شناخت‌ها، باید عامل تقلید و رقابت تقویت بشود و تأیید شود و برای تثبیت این عوامل می توان از نرمی‌ها و تندی‌ها، از ترس و مجازات و قهر یا محبت و احسان، از توبیخ و تشویق به صورت‌های گوناگونش استفاده کرد، اما استفاده از این عوامل همانطور که عرض شد احتیاج به شناخت روحیه کودک و مقدار لازم و اندازه، دارد. احتیاج به تسلط و مهارت و فوت و فن دارد.

نمی توان همیشه یک بعدی و یک دنده و یک رأی بود. اگر مربی دید که کودک در برابر یک عامل پایداری نشان می دهد و عصیان می کند، باید به عامل دیگر دست بزند و از راه دیگر وارد شود و حتی از واسطه استفاده کند و با کمک، کار را پیش ببرد.

مربی نباید از هوس‌ها و خواسته‌هایش کمک بگیرد و کودک را با محبت بیش از حد و یا زجر بیش از حد، فاسد و خراب کند، بلکه باید زمینه را بسنجد و روحیه‌ها را بشناسد و سپس از عامل مناسب، به مقدار لازم استفاده کند تا نتیجه بگیرد؛ چه بسا در تربیت کودک احتیاج به شعور و همفکری باشد، احتیاج به تبادل نظر و همکاری باشد. مربی دلسوز از این مسائل غافل نمی شود و بر خود ننگ و عار نمی شمارد؛ چون هدف تربیت و سازندگی مغز و قلب و عقل و احساس کودک است.

مربی باید از پاکی و دلسوزی و سیاست و آگاهی و آینده‌نگری برخوردار باشد و کودک را برای برخورد با مسائلی که بعدها به وجود

می آیند آماده کند، نه این که فقط به مسائل بیندیشد و نه این که کودک را از مسائل دور نگه دارد و بی خبر بگذارد؛ چون در جامعه های باز و آزاد نمی توان کودک را از طریق دیگر با آن مسائل آشنا کرد و چون کودک از آن طرف تعلیم ندیده و آگاهی نیافته، راه کنار آمدن با این مسائل را نمی داند و در نتیجه با نادانی خود به فساد می رسد و از دست می رود.

مربی بیدار از تمام فسادهایی که در جامعه می گذرد، کودک را آگاه می کند و در ضمن داستان ها، راه مبارزه و کنار آمدن و یا حتی استفاده کردن و بهره گرفتن را به کودک می آموزد. به جای آن که کودک را محبوس کنند و از میکرب ها دور نگه دارد، او را واکنس می زند و آماده می کند و با میکرب ها تماس می دهد و در تمام مراحل خود ناظر و مراقب است، آن هم نه از نزدیک که با استقلال کودک برخورد کند و شخصیت او را مانند درخت بار بیاورد، بلکه از دور، با واسطه نظارت می نماید و کمک های لازم را در ضمن داستان ها و یا به واسطه نفرات آگاه به کودک می رساند. و همانطور که عرض شد باید در روح کودک نسبت به زشتی ها و آلودگی ها، وازدگی ایجاد کرد، نه تشنگی و کنجکاو ی بیشتر. حبس و دور نگاه داشتن و فاصله انداختن از یک مسأله کودک را تشنه و کنجکاو و لجوج بار می آورد، «اما وازدگی کودک را می سازد و جلو می آورد و با تجربه و آگاه می نماید».

فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).
۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).
۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.
۲۱. درس و بحث: صرف، منطق، اصول، و...

نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقای. .
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقای. .
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری. .
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری. .
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی. .
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه. .
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان. .
۱۱. تا چشمه صاد: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان. .